

گزارش سیاسی کمیته اجرایی سازمان به کنفرانس نهم

رفقا!

نمود. آمار سازمان بین المللی کار حاکی ست که تعداد بیکاران در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه‌داری، متجاوز از ۵۰ میلیون نفر است. در آمریکا، زندگی میلیون‌ها انسان کارگر و زحمتکش، که نظام سرمایه داری آنها را به فقر و گرسنگی محکوم کرده‌است، با اعانات موسسات خیریه و کلیسایی می‌گذرد. در اروپا ۵۰ میلیون انسانی که زیر خط فقر قرار دارند، زندگی فلاکت باری را می‌گذرانند و پیوسته، بر تعداد بی خانمان ها افزوده می‌شود.

کارگران شاغل که هر لحظه خطر اخراج آنها را تهدید می‌کند، شرایط کار و زندگی شان وخیم تر شده است. دستمزد واقعی کارگران دایما تنزل کرده است. در اروپا در پی متداول شدن یورو، قدرت خرید کارگران دست کم یک چهارم کاهش یافته است. در بسیاری موارد، کارگران از ترس اخراج ناگزیرند وظایف کارگران اخراجی را نیز بر عهده گیرند و فشار کار طاقت فرسایی را تحمل کنند. امکانات تامین اجتماعی کارگران مدام محدودتر و محدود تر شده است.

با وجود انتقال این بار سنگین به دوش کارگران، بحران همچنان به جای خود باقی ست. سیاست های مالی و پولی دولت های بورژوازی نیز کارساز نبوده است. سیاست‌هایی که شکست خود را در طول یک‌دهه گذشته در ژاپن نشان دادند، از جمله کاهش مدام نرخ بهره و کاهش قابل مشاهده مالیات سرمایه داران، در ایالات متحده نیز عدم کارایی خود را برای فایق آمدن بر بحران نشان داده اند.

تداوم و ژرفتر شدن این بحران، نشانگر این حقیقت است که تضادهای ذاتی شیوه تولید سرمایه داری به آن درجه از ستیز و حدت رسیده‌اند که حتی از طریق بحران نیز نمی‌توانند راه حلی موقتی پیدا کنند. نظام سرمایه‌داری جهانی تنها با معضل بحران دوره‌های لحظه کنونی روبرو نیست. اکنون یک ربع قرن است که پس از بازسازی دوران پس از جنگ و ابداعات نوین تکنولوژیک دوره رونق، پیوسته با کاهش مداوم نرخ رشد و بحران مزمن دست به گریبان بوده است.

جهانی شدن هر چه بیشتر سرمایه و تولید، به همزمانی وقوع بحران در تمام کشورهای جهان انجامیده است. بحران دوره ای کنونی نیز بحرانی جهانی‌ست که عموم کشورهای را فراگرفته است. این بحران در کشورهای عقب مانده تر جهان سرمایه داری، نتایج فاجعه بارتی برای توده کارگر و زحمتکش به بار خواهد آورد. مسئله صرفا به این خلاصه نمی‌شود که در نتیجه بحران جهانی، اغلب این کشورها که بخش قابل مشاهده ای از درآمد خود را که متکی به فروش مواد خام است و ۱۸ درصد صادرات جهانی را تشکیل می‌دهد، از دست داده‌اند، بلکه اقتصاد این کشورها در نتیجه سیاست نئولیبرالی که از مدت ها پیش با بحران و از هم گسیختگی روبرو شده بود، با از هم گسیختگی بیشتری روبرو خواهد شد. کره جنوبی نمونه خوشبخت‌تر این کشور-هاست و آرژانتین نمونه منحصر به فرد از هم گسیختگی اقتصادی و فلاکت بارتی این کشورها نیست. اغلب کشورهای آمریکای لاتین وضعیتی مشابه آرژانتین و پاره ای وخیم تر از آن را دارند. این بحران واز هم گسیختگی اقتصادی که نتیجه نظام ستم گرانه سرمایه داری و سیاست‌ها اقتصادی انحصارات بزرگ جهانی‌ست، میلیون‌ها انسان رادر سراسر آمریکای لاتین با فقر و گرسنگی روبرو ساخته‌است. تنها در آمریکای لاتین ۲۲۱ میلیون انسان کارگر و زحمتکش که معادل ۴۴ درصد جمعیت تمام این کشورهاست، زیر خط فقر قرار دارند. بر طبق گزارش سازمان بین المللی کار، بیش از یک سوم جمعیت جهان که در سن اشتغال قرار دارند، یابه کلی بیکارند یا با کار پاره وقت، زندگی را می‌گذرانند. اکثریت بسیار عظیم این بیکاران در کشورهای عقب مانده تر جهان سرمایه داری قرار دارند. سازمان خوار و بار کشاورزی ملل متحد در گزارش سال ۲۰۰۳ خود اعلام نمود که شمار گرسنگان جهان با افزایشی معادل ۱۸ میلیون به ۸۴۲ میلیون رسید. بر طبق این گزارش، هر سال متجاوز از ۹ میلیون انسان بر اثر گرسنگی می‌میرند که ۶ میلیون آن را کودکان زیر ۵ سال تشکیل می‌دهند. بانک جهانی که مجری و پیش برنده سیاست‌های انحصارات بین‌المللی‌ست،

منطقه خاور میانه به یکی از کانون های عمده بحران و جنگ در جهان تبدیل شده است. در مدتی کمتر از دو سال، قدرت‌های امپریالیست جهان با توسل به جنگ، افغانستان و عراق را به اشغال خود در آورده اند. این تحولات نه تنها تاثیر خود را بر اوضاع سیاسی دیگر کشورهای منطقه خاور میانه از جمله ایران بر جای نهاده، بلکه کل اوضاع جهان و سیاست‌های بین‌المللی را نیز تحت تاثیر قرار داده است. معاهدات جنگ و بحرانی که منطقه خاورمیانه با آن روبروست، چیزی جدا و منفک از تضادهای بحران های نظام سرمایه داری جهانی در کلیت آن نیست. بالعکس آنچه که در خاور میانه می‌گذرد، انعکاس تضادهای و بحران های ست که این نظام در عرصه جهانی با آن روبروست. لذا ضروری ست که برای درک درست آنچه که در خاورمیانه می‌گذرد و چشم انداز روند آتی تحولات سیاسی در این منطقه و ایران، نظری کوتاه به اوضاع جهان سرمایه داری در کلیت آن بیان‌دازیم.

واقعیت انکار ناپذیری که امروزه همگان به آن اذعان دارند، این است که جهان سرمایه داری با یکی از وخیم‌ترین بحران های خود در عرصه اقتصادی روبروست. از سال ۲۰۰۰ که مرحله بحران در سیکل جدید آغاز گردید، نرخ های رشد در مهم ترین کشورهای سرمایه داری پی در پی کاهش یافته و هم اکنون نیز در حول و حوش صفر یا پایین تر از آن در نوسانند.

در طول دو سال گذشته، دهها هزار موسسه کوچک و متوسط سرمایه‌داری و حتی تعدادی از موسسات بزرگ ورشکست شده اند. نرخ های سود پی در پی کاهش یافته اند و حجم سود بزرگترین انحصارات جهانی به مقیاس کم سابقه ای کاهش یافته است.

در سال ۲۰۰۲، تعداد زیادی از موسسات انحصاری جهانی با تراز نامه‌های منفی چند میلیارد دلاری روبرو بودند. از حجم سود بزرگترین ۵۰۰ انحصار جهان، در مقایسه با سال ۲۰۰۱، ۲۸۱ میلیارد دلار کاسته شد و به ۱۳۳/۴۷ میلیارد دلار رسید. حجم سود این بزرگترین انحصارات در سال ۲۰۰۰، ۶۶۷/۲۱۰ میلیارد دلار بود.

نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آمریکا از ۴/۱٪ در سال ۲۰۰۰ به ۰/۵٪ در پایان سال ۲۰۰۲ کاهش یافت. در منطقه یورو این کاهش نرخ از ۳٪ به ۰/۵-٪ و در ژاپن به ۱/۶-٪ کاهش یافت. کاهش مطلق نرخ رشد در کشورهای منطقه یورو و ژاپن به وضوح عمق بحران رادراین کشورها نشان می‌دهد. ژاپن که اکنون با بیشترین کاهش نرخ رشد روبروست، متجاوز از یک دهه است که با رکود و بحران روبرو می‌باشد. در ایالات متحده آمریکا که ظاهرا بر طبق آمار رسمی موسسات بین المللی، با کاهش مطلق نرخ رشد روبرو نشده است، معهدا سیر نزولی نرخ رشد، چنان زیاد است که در طول چندین سال گذشته کم‌سابقه بوده‌است. در نتیجه بحران و رکود، انحصارات آمریکا در طول یک سال، ۴۶۱ میلیارد دلار از سود خود را در مقایسه با سال ۲۰۰۱ از دست دادند و حجم سود آنها در سال ۲۰۰۲ به ۹۶/۵ میلیارد کاهش یافت.

باتشدید وخامت اوضاع اقتصادی، تراز بازرگانی خارجی آمریکا بیش از پیش منفی شد و از ۲۶۴/۹ میلیارد دلار به حدود ۵۰۰ میلیارد دلار تا اوایل سال ۲۰۰۳ رسید. پیش بینی می‌شود که تا پایان سال ۲۰۰۳ مجموع بدهی های خارجی آمریکا به رقم ۳/۷ تریلیون دلار برسد. در طول تمام مدتی که از فرا رسیدن مرحله بحران در سیکل صنعتی جدید می‌گذرد، بورژوازی جهانی به ابزارها و سیاست های اقتصادی متعددی متوسل شده است که این بحران را پشت سر بگذارد، معهدا مرحله رکود و بحران طولانی تر شده اند.

بورژوازی در وهله نخست، تاجایی که توانسته است بار این بحران را بردوش طبقه کارگر جهان قرار داده است. در این فاصله میلیون ها تن از کارگران، اخراج و به اردوی بیکاران پیوسته اند. تنها در سال ۲۰۰۲، بزرگترین انحصارات جهان، ۱/۳ میلیون از کارگران و کارمندان خود را اخراج کردند.

در ایالات متحده آمریکا تعداد کارگرانی که از اوایل سال ۲۰۰۱ تا پایان سال ۲۰۰۲ کار خود را از دست دادند، از ۱/۵ میلیون تجاوز

ساخت. کسری بودجه دولت آمریکا، در نتیجه افزایش مخارج نظامی، هم اکنون به رقمی بین ۴۵۵ تا ۴۵۷ میلیارد دلار رسیده است. اشغال نظامی عراق منجر به تشدید تضادها و بحران های سیاسی جهان سرمایه داری شده است. ساختارهای سیاسی که امپریالیسم در افغانستان و عراق به آنها شکل داده یا در حال شکل دادن است، خود تجسم بحران هستند. آمریکا برای این که بتواند سلطه درازمدت خود را بر این کشورها حفظ کند، به قدرت های محلی وابسته به خود، بر مبنای تمایزات قومی و ملی و مذهبی شکل داده است که هر یک در محدوده جغرافیایی خود، با تکیه بر حمایت آمریکا، فرمانروایی می کنند. این قدرت های محلی و منطقه ای که با یکدیگر شدیداً تضاد دارند، به یک قدرت ظاهر مرکزی شکل می دهند که فاقد قدرت است. قدرت واقعی در دست دولت آمریکا و قدرت های قومی و مذهبی است. همین الگو به نحوی در عراق نیز در حال پیاده شدن است. امپریالیسم آمریکا برای فریب مردم آمریکا و جهان، ادعا می کرد که می خواهد با قدرت نظامی بنیاد گرایی مذهبی رادر خاورمیانه درهم بکوبد و با شکل دادن به ساختارهای سیاسی دمکراتیک، بقایای قرون وسطایی را از این منطقه جاروب کند. حتا برخی از سران دولت آمریکا گزافه گویی را به آنجا رساندند که از انقلابی دمکراتیک در خاورمیانه سخن به میان آوردند. اما مورد افغانستان که در آن مرتجع ترین اسلامگرایان، سران قبایل و گروه های قومی و ملی با حمایت آمریکا در راس قدرت قرار گرفتند، به تنهایی کافی بود تا ماهیت این ادعاها را بر ملا کند. این ماجرا در عراق، عریان تر از افغانستان تکرار شده است. در رژیم تحت الحمایه آمریکا در عراق، حکومت موقت آن، بر مبنای تعلقات مذهبی و ملی شکل گرفته است. سهمی نصیب گروه های شیعه، سهمی نصیب سنی ها و مسیحیان و سهمی نیز به گروه های کرد تعلق گرفت. البته سهم عمده آن نصیب بنیاد گرایان اسلامی طرف دار جمهوری اسلامی ایران شده است که از مرتجع ترین گروه های اسلامگراست. این واقعیت به خوبی نشان می دهد که چگونه آمریکا با دخالت نظامی خود در عراق، بنیادگرایی اسلامی را تقویت کرده است و آنها را در کشوری که در حاکمیت نیز قرار نداشتند، در قدرت سیاسی سهیم کرده است.

تنهادر کشورهای تحت اشغال امپریالیست ها نیست که بحران سیاسی تشدید شده است. تحت تاثیر این تحولات سیاسی و نظامی، بحران های تمام منطقه خاورمیانه تشدید شده اند. نزاع فلسطین و اسرائیل بیش از هر زمان دیگر لاینحل به نظر می رسد. تمام رژیم های منطقه با بحران روبرو هستند و نارضایتی و اعتراض توده های گسترده تر می شود. اشغال نظامی عراق توسط آمریکا که به معنای از دست رفتن بازار انحصارات اروپایی است، تضاد میان قدرت های امپریالیست اروپایی و آمریکایی را تشدید کرده است. این تضادها در درون قدرت های اروپایی نیز شکاف انداخته است. تشدید این مجموعه تضاد های جهان سرمایه داری، نه تنها به تشدید بحران اقتصادی در مقیاس جهانی، بلکه به تشدید بحران های سیاسی دنیای سرمایه داری خواهد انجامید. در این جامعال نیست که به همه نمود های این تشدید تضادها پرداخته شود. تنها به این اشاره می کنیم که قاره آفریقا نیز هم اکنون عرصه رقابت قدرت های امپریالیستی و لشکرکشی نظامی به ویژه از سوی آمریکا و فرانسه است.

بورژوازی جهانی جز از طریق ویران گری راه حلی برای بحران های موجود ندارد. اگر با وجود انتقال بار اصلی بحران اقتصادی بر دوش طبقه کارگر جهانی، معضل بورژوازی همچنان پابرجا مانده است. اگر فقر و گرسنگی میلیاردها انسان کارگر و زحمتکش در بخش عقب مانده تر جهان سرمایه داری، گرهی از بحران های نظام سرمایه داری نگشود و بالعکس بحران را تشدید نمود، فاشیسم، جنگ و کشتار آخرین راه حل های انحصارات امپریالیستی جهان هستند.

اگر تا همین چند سال پیش، نظریه پردازان و تبلیغات چی های بورژوازی ادعا می کردند که امپریالیسم، توسعه طلبی، جنگ های امپریالیستی، گرایش به ارتجاع سیاسی و غیره به تاریخ پیوسته اند، اکنون وقتی که در دمکراسی های پارلمانی جهان، راست ترین جناح های بورژوازی در راس قدرت قرار گرفته اند، حقوق دمکراتیک و

اعتراف می کند که ۱/۲ میلیارد نفر از مردم زحمتکش این کشورها با کمتر از ۱ دلار در روز زندگی می کنند و می افزاید که این تعداد در سال ۱۹۹۰، ۹۱۶ میلیون نفر بود. اما نمی گوید که این تشدید فقر در جهان نتیجه سیاست های امپریالیستی انحصارات بین المللی و خود بانک جهانی است. اگر این تشدید فقر و گرسنگی، بیکاری، ازهم گسیختگی اقتصادی نتیجه نظام سرمایه داری نیست، پس چیست؟ گویا قرار بود از طریق نولیبرالیسم اقتصادی، بازارهای نوینی برای سرمایه گشوده شود و این راه حلی برای بحران لاینحل نظام سرمایه داری باشد. گرچه، این سیاست در کوتاه مدت، هم در کشورهای پیشرفته و هم عقب مانده جهان سرمایه داری، سودهای کلانی عاید بورژوازی کرد، اما راه حلی برای بحران نبود. بالعکس بحران را تشدید نمود. اکنون آشکار است که ابزارهای اقتصادی بورژوازی برای مهار تضادها و بحران اقتصادی نظام سرمایه داری فاقد کارایی است. از این رو بورژوازی جهانی از طریق ابزارهای سیاسی در پی راه حلی برای این معضل نظام سرمایه داری است. گرایش روز افزون به ارتجاع سیاسی، تشدید میلیتاریسم و جنگ طلبی و توسعه ارضی، بیانگر همین واقعیت است. تنها برای اساس باید تحولات خاور میانه را مورد ارزیابی قرار داد تا متوجه شد که چرا در فاصله کمتر از دو سال دو جنگ در این منطقه رخ داده است؟ چرا امپریالیسم آمریکا به نحو روز افزونی نیروهای نظامی خود را در این منطقه مستقر می سازد؟ چرا این تحولات همراه با تشدید تضاد های انحصارات جهانی و قدرت های جهانی است و تاثیر این تحولات سیاسی و نظامی بر اوضاع سیاسی ایران چیست؟ امپریالیسم آمریکا برای حل بحرانی که با آن روبروست، سریع تر از رقبا خود دست به کار شده و در تلاش است با بهره گیری از برتری قدرت اقتصادی و نظامی خود، بازارهای بیشتری را به انحصار مطلق خود در آورد. خاورمیانه در این میان از موقعیت ویژه ای برخوردار است. خاورمیانه منبع عمده تامین انرژی جهان سرمایه داری و اقتصاد آن است. علاوه بر این که نفت یکی از منابع پر درآمد انحصارات جهانی است، سلطه بر آن در منازعات آتی قدرت های امپریالیست جهان دارای نقشی اساسی است. مزید بر این، کشورهای که دارای منابع سرشار نفتی هستند، بازار مناسبی برای صدور سرمایه و کالا محسوب می شوند. در یک کلام، خاور میانه و منطقه خلیج فارس یکی از مناطقی است که می تواند به عنوان یک بازار پر درآمد، در خدمت انحصارات آمریکایی قرار گیرد و به حل بحران آنها یاری رساند. این است انگیزه واقعی آمریکا از لشکرکشی به منطقه خاور میانه، برافروختن جنگ ها، سرنگونی طالبان و صدام در افغانستان و عراق، و نه ادعاهای پوشالی سران دولت آمریکا در مورد دمکراسی و مبارزه با بنیادگرایی اسلامی. بنابراین، آنچه که تا کنون در این منطقه رخ داده است، تنها مقدمه ای است بر طرح و برنامه های درازمدت تر امپریالیسم آمریکا. از این رو، خواست زمامداران آمریکا، همان گونه که خود می گویند، دگرگونی تمام منطقه به نفع خویش و سیاست های خودشان است. اما این که در عمل این برنامه به چه نحوی پیش برود، تنها به اراده آمریکا وابسته نیست.

معضلاتی که دولت آمریکا و نیروی نظامی آن هم اکنون در عراق با آنها روبرو هستند، در عمل نشان داد که بیش از آن که جنگ و اشغال نظامی کشورهای عقب مانده تر جهان سرمایه داری بتواند راه حلی بر بحران اقتصادی جهان وین بست سرمایه باشد، این بحران و همراه با آن، بحران های سیاسی جهان سرمایه داری را تشدید کرده است. چرا که در شرایط امروز جهان، اوضاع به روال چند قرن پیش نیست که قدرت های استعماری به راحتی بتوانند کشورهای جهان را اشغال کنند و مردم این کشورها را به بند بکشند. اکنون اشغال نظامی یک کشور، مقاومت توده مردم این کشور را در پی خواهد داشت. این مقاومت، امنیتی را که سرمایه خواهان آن است، از بین می برد و به جای بسط بازاری که سرمایه در پی آن بود، این بازار محدودتر می شود. اوضاع کنونی افغانستان و عراق به وضوح این واقعیت را نشان می دهد. علاوه بر این، قدرت های امپریالیست ناگزیرند در هر ماه، میلیاردها دلار صرف هزینه های نظامی اشغال و رژیم های تحت-الحمایه خود کنند که اوضاع اقتصادی و مالی آنها را وخیم تر خواهد

آزادی های سیاسی و مدنی مردم را پیوسته محدودتر می کنند، دست آوردهای طبقه کارگر را که حاصل چند قرن مبارزه است، پس می گیرند، کشورهای دیگر را اشغال نظامی می کنند، باید گفت که این اقدامات می توانند مقدمه ای بر فاشیسم و جنگ امپریالیستی جهانی جدید باشند. بورژوازی مکرر در تاریخ به ویژه در قرن بیستم نشان داده است که برای ادامه حیات خود و نظام اش از هیچ ویرانگری و جنایتی فروگذار نخواهد کرد.

تنها طبقه کارگر جهان است که می تواند از طریق یک انقلاب سوسیالیستی، راه را بر این وحشی گری و ویرانگری بورژوازی سد کند و بشریت ستمدیده را از شر بحرانها و تمام فجایع نظام سرمایه داری نجات دهد.

تشدید بحران های نظام سرمایه داری، در عین حال به معنای تشدید تضاد کار و سرمایه و تشدید مبارزه طبقه کارگر علیه نظم سرمایه داری است. توأم با تشدید بحران، مبارزه طبقه کارگر در سال های اخیر پیوسته رشد و اعتلاء یافته است. جنبش جهانی ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی و سخت روزافزونی به خود گرفته است. جنبش های اعتراضی توده ای علیه جنگ های امپریالیستی و اشغال گرایانه در مقیاس وسیعی رشد کرده اند. توده های فقیر و زحمتکش مردم کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیایلیه نظم ضد انسانی سرمایه داری همدوش طبقه کارگر به پا خاسته اند. این میلیارد ها انسان، قادرند با سرنگونی نظام سرمایه داری راه حلی انسانی برای حل بحران های موجود جهان ارائه دهند و راه تعالی بشریت را هموار کنند.

این وظیفه در برابر طبقه کارگر ایران نیز به عنوان گردانی از طبقه کارگر جهانی قرار گرفته است. در منطقه خاور میانه، ایران، آماده ترین و مستعدترین کشور، برای یک انقلاب است.

تشدید تضاد ها و تعمیق بحران جهانی به ویژه در منطقه خاور میانه، تاثیرات خود را بر ژرف تر شدن بحران هایی که جمهوری اسلامی در ایران با آن روبروست، نیز برجای نهاده است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران از مدت ها پیش از تحولات اخیر خاور میانه و دخالت نظامی قدرتهای امپریالیست، با یک بحران سیاسی روبرو بوده است که برخاسته از نیازهای جامعه ایران برای تحولات انقلابی و رادیکال است. تحولات خاور میانه، این بحران را عمیق تر نموده و موقعیت جمهوری اسلامی را وخیم تر کرده است. در این میان، تضادهای دولت آمریکا با جمهوری اسلامی و حضور نظامی آن در اطراف مرزهای ایران، یکی از چالش های مهم جمهوری اسلامی است. دولت آمریکا از دو جهت با رژیم حاکم بر ایران در تضاد قرار دارد. اولاً - همان گونه که اشاره شد، امپریالیسم آمریکا که در پی تجدید تقسیم بازارهای جهان است، خواهان سلطه انحصاری بر بازارهای این منطقه است. اما تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، بازار ایران در انحصار رقبای امپریالیسم آمریکا، به ویژه امپریالیست های اروپایی - ست. آمریکا در تلاش است که به هر شکل ممکن این بازار را از چنگ قدرت های رقیب درآورد. لازمه تحقق این امر، لاقول یک تحول سیاسی در هیئت حاکمه کنونی و قدرت گیری جناح های طرفدار انحصارات آمریکایی است. لذا امپریالیسم آمریکا در همان حال که در پی تقویت گروه هایی از بورژوازی اپوزیسیون به ویژه سلطنت طلبان در برابر جمهوری اسلامی است، به تحولات و فعل و انفعالات سیاسی درون رژیم نیز چشم دوخته است. چرا که در درون خود هیئت حاکمه، گروه هایی از جناح موسوم به ۲ خرداد، طرفدار امپریالیسم آمریکا و سیاست های آن هستند. اینان به همراه برخی سازمان های بورژوازی نیمه قانونی نظیر نهضت آزادی، نقطه اتکاء امپریالیسم آمریکا در داخل ایران هستند.

مادام که آمریکا نتوانسته است، این بازار را به چنگ آورد، تضاد و کشمکش آن با جمهوری اسلامی ادامه خواهد یافت. ثانیاً - جمهوری اسلامی، داعیه رهبری جنبش های اسلامگرای منطقه را دارد و سازمان های پان اسلامیت منطقه به ویژه گروه های ترور - بیست اسلامی از حمایت و پشتیبانی مادی، تسلیحاتی و سیاسی و تبلیغاتی آن برخوردارند. نفوذ جمهوری اسلامی در این سازمان ها،

مانع از آن می گردد، که در برخی موارد، آمریکا سیاست مورد نظر خود را پیش ببرد. این مسئله باعث می شود که مدام بر سر سیاست های منطقه ای، تضاد میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا تشدید شود. لذا تا زمانی که جمهوری اسلامی از ادعاهای پان اسلامیتی خود دست برنداشته و همچنان به کمک و حمایت خود از گروه های تروریست و اسلامگرایی که ظاهراً ضد آمریکایی هستند، ادامه می دهد، این تضاد به قوت خود باقی ست و آمریکا می کوشد از همین تضاد برای تسویه حساب با جمهوری اسلامی استفاده کند. بر همین اساس نیز بود که آمریکا جمهوری اسلامی را در محور دولت های شورور قرارداد و آشکارا خواهان برافتادن آن شد.

این واقعیت بدین معناست که موقعیت منطقه ای و بین المللی رژیم جمهوری اسلامی وخیم تر شده است و بالنتیجه بر تشدید بحران های درونی آن تاثیر گذارده است. این واقعیت، خود را در جریان تظاهرات توده ای که از ۲۰ خرداد ماه سال جاری آغاز و تا اوائل تیرماه ادامه یافت، نشان داد.

این تظاهرات، بیانگر مرحله ای جدید در رشد بحران سیاسی و ارتقاء سطح مبارزات توده مردم بود. چرا که این تظاهرات، بر خلاف تظاهرات های پیشین، مختص یک یا چند شهر نبود، بلکه به سراسر ایران گسترش یافت. علاوه بر این، برغم این که دانشجویان کوی دانشگاه تهران، آغازگر این جنبش بودند، اما تظاهراتی صرفاً دانشجویی نبود، بلکه از همان آغاز با پیوستن اقشار مختلفی از مردم به آن، به تظاهراتی توده ای تبدیل گردید. به خاطر همین خصلت توده ای جنبش بود که توانست، با وجود سرکوب های شدید و دستگیری هزاران تن از مردم، ده روز دوام آورد. نکته مهم دیگر این که در این تظاهرات، شعار سرنگونی به یک شعار عمل مستقیم توده ای تبدیل شده بود. معهذ این تظاهرات به رغم این که بیانگر مرحله ای عالی تر از رشد و ارتقا جنبش توده ای علیه رژیم بود، اما نتوانست از این مرحله فراتر رود و فرونشست. دلایل آن نیز روشن است.

اولاً - این جنبش هرچند که در مقایسه با جنبش های توده ای پیشین، از وسعت توده ای بیشتری برخوردار بود، اما هنوز اکثریت عظیم توده مردم را دربر نمی گرفت. گرچه کارگران به صورت عناصر منفرد در این تظاهرات شرکت نمودند، اما طبقه کارگر در این جنبش حضور نداشت. بدیهی ست که بدون حضور طبقه کارگر هیچ جنبشی یاری مقابله و رویارویی با رژیم را نخواهد داشت.

ثانیاً - این جنبش فاقد رهبری بود و هیچ جنبشی بدون رهبری و سازمان یافتگی نمی تواند به پیروزی برسد. ثالثاً - تظاهرات به عنوان یکی از اشکال مبارزه توده ای، هر آنچه هم که گسترده باشد، به تنهایی ابزار کافی برای رویارویی با رژیم نیست. تظاهرات هنگامی از کارائی لازم برخوردار خواهد بود که با اشکال عالی تری از مبارزه، همچون اعتصابات توده ای عمومی و سیاسی همراه باشد.

با تمام این اوصاف، تظاهرات توده ای خردادماه، نقش خود را به عنوان مرحله ای پیشرفته تر در سیر مبارزه توده ای علیه رژیم ایفا نمود و توده های مردم درس های مهمی از آن آموختند. بدیهی ست که سرکوب این تظاهرات توسط رژیم در بطن بحران سیاسی موجود، مطلقاً نمی تواند رشد و اعتلا جنبش را سد کند، بلکه همانگونه که تجربیات چندسال اخیر نشان داده است، با هر سرکوبی، توده های وسیع تری از مردم به میدان خواهند آمد و جنبش خصلت تعرضی ترورادیکال تری به خود خواهد گرفت. هم اکنون نیز شاهدیم که به رغم سرکوب تظاهرات و بازداشت و محکوم کردن هزاران تن از مردم ایران به حبس، مبارزات کارگران به روال گذشته ادامه دارد. اعتصابات کارگران الکتروموتور، سیمان شمال، هواکش، اعتصاب، تظاهرات و راهپیمایی های کارگران معادن فاریاب، معادن بافق، جمععات، راهپیمایی ها و تظاهرات کارگران ایران برک، سیانو، بافکار، شرکت ملی گاز، کابل باختر، نختاب تبریز، هرمزخ، ایران ترانسفو، موتور سازان تبریز، پتروشیمی های اصفهان، خارک و اراک تنها چند نمونه از دهها

از صفحه ۷

دربرمی گیرند. اینان به دوگروه اصلی تقسیم می شوند. گروهی از آنها هنوز هم در تلاشند که به هر شکل ممکن، جمهوری اسلامی را از طریق برخی رفرم های محدود نجات دهند و مانع سرنگونی آن شوند. این گروه شامل بخشی از هیئت حاکمه در جبهه دوم خرداد، اپوزیسیون نیمه قانونی رژیم در داخل کشور، جمهوری خواهان ملی، حزب توده، اکثریت است. گروه دیگر جمهوری خواهان که در مقایسه با گروه نخست محدودتر و نامتشکل تراند، خواهان برخی تحولات بورژوا-دمکراتیک و استقرار یک جمهوری لائیک در ایران اند. از این رو تحقق خواسته های خود را با وجود جمهوری اسلامی ممکن نمی دانند.

با بحرانی تر شدن اوضاع، این دوگروه جمهوری خواه به یکدیگر نزدیک تر می شوند. در همین حال دوجریان سلطنت طلب و جمهوری خواه در برابر مردم و انقلاب صف واحدی را تشکیل خواهند داد. این بدان معنا نیست که این دو جریان بورژوائی الزاما وارد یک ائتلاف رسمی با یکدیگر شوند، هرچند که بخشی از این به اصطلاح جمهوری خواهان هم اکنون نیز در پی یک ائتلاف سیاسی با سلطنت طلبان هستند. این واقعیت که آنها صف واحدی را در مقابل انقلاب و توده های کارگر و زحمتکش تشکیل می دهند، به خوبی خود را در شعارها و تاکتیک های شان نشان می دهد. در جریان تظاهرات خردادماه دیدیم که آنها همگی از چپ و راست شان یک شعار واحد داشتند: رفراندم. طبیعی ست که با رشد و اعتلا جنبش توده ای و هنگامی که سرنگونی جمهوری اسلامی توسط توده های مردم به واقعیت تبدیل شود، بازهم، شعار همه آنها از سلطنت طلب گرفته تا جمهوری خواه یکی باشد: مجلس موسسان.

اینان همچنین بسته به مرحله ای که جنبش در آن قرار دارد و نیز توازن قوا میان دو طبقه اصلی جامعه، می توانند از حمایت و پشتیبانی برخی سازمان های که گرایشات خرده بورژوازی را نمایندگی می کنند، برخوردار باشند. نمونه یک چنین سازمان های راه کارگر است. نه تنها شعار اصلی این سازمان، همان شعارهای رفراندم و مجلس موسسان احزاب و سازمان های سلطنت طلب و جمهوری خواه بورژواست، بلکه این آمادگی را نیز دارد که همدوش آنها در برابر انقلاب و توده های کارگر و زحمتکش قرار گیرد. دیدیم که همین چند ماه قبل عملا وارد اتحاد عمل با سلطنت طلبان و جمهوری خواهان شد و در آکسیون های مشترک با آنها شرکت نمود. این امری اتفاقی نبود. در سرشت طبقاتی این سازمانهاست که در مقاطع حساس، در ادوای بورژوازی پناه بگیرند. سازمان راه کارگر نمونه تیییک چنین سازمانهایی ست، اما تنها سازمانی نیست که از چنین سرشت طبقاتی برخوردار است. با تشدید مبارزه طبقاتی و تعمیق بحران سیاسی در ایران، تمام یک چنین سازمانهایی ماهیت طبقاتی خود را برملا خواهند کرد. در همین جا باید به صف بندی سیاسی دیگری نیز اشاره کرد که اساسا از سازمانها و محافل کمونیست ایران تشکیل شده و از موضعی رادیکال و انقلابی به تحولات ایران می نگرند. این نیروی چپ رادیکال که از منافع طبقه کارگر ایران و از موضع این طبقه از منافع و مطالبات عموم توده های زحمتکش و ستمدیده دفاع می کند، از یک انقلاب ژرف در ایران و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و توده های زحمتکش و ستمدیده دفاع می کند. این نیرو هرچند در لحظه کنونی ضعیف است و هنوز به صورت یک نیروی تاثیرگذار برجسته ظاهر نشده است، اما با اعتلا بیشتر جنبش و نقشی که طبقه کارگر در این جنبش ایفا خواهد نمود، از قدرت و نفوذ روزافزونی برخوردار خواهد شد. همزمان با رشد و اعتلا جنبش توده ای و نقشی که طبقه کارگر در آن ایفا خواهد نمود، جنبش توده ای رادیکال ترمی شود و گرایش به شعارها و برنامه چپ بیشتر می گردد. بنابراین هرچه جنبش رادیکال تر می شود، بر نقش و قدرت جریانات سیاسی چپ و کمونیست افزوده خواهد شد. صف بندی های سیاسی که به آن اشاره شد، در واقع انعکاسی از صف بندی طبقاتی در جامعه ایران و موضع اصلی ترین طبقات و نیز ا فشار میانی نسبت به تحولات آتی در ایران است.

اعتراض کارگری ست که در همین مدت کوتاه با آن روبرو بوده ایم. در همین فاصله، تظاهرات توده ای در برخی شهرهای ایران رخ داده است. در سمیرم تظاهرات به درگیری مسلحانه میان مردم و نیروهای سرکوب حکومت انجامید و در سراوان، تظاهرات توده ای به درگیری وسیع میان توده مردم بلوچ و نیروی سرکوب منجر شد. تمام واقعیت های موجود، تشدید تضادها، عمیق تر شدن بحران سیاسی و چشم انداز گسترش و اعتلا هرچه بیشتر جنبش را نشان می دهد. در اینجا باید به این واقعیت نیز توجه داشت که نه تنها هیچ بهبودی بروضعیت مادی و معیشتی توده های کارگر و زحمتکش در چارچوب نظم موجود متصور نیست، بلکه با تداوم سیاستهای ارتجاعی رژیم، مدام وخیم تر خواهد شد. دور جدید افزایش جهش و آرزوی کالاهای خدمات مورد نیاز توده مردم که در سال جاری آغاز شده است منجر به تنزل بیشتر سطح معیشت کارگران خواهد شد. اخراج کارگران همچنان ادامه خواهد یافت و بر تعداد بیکاران و گرسنگان افزوده خواهد شد. شکاف میان فقر و ثروت باز هم عمیق تر خواهد شد. نمایندگان مجلس ارتجاع نیز اذعان دارند که تعداد بیکاران در ایران رقمی بین ۵ تا ۶ میلیون نفر است. هم اکنون این شکاف تابان حد عمیق و چشم گیر شده است که اخیرا سازمان های بین المللی نیز به رژیم هشدار داده اند. آنها اعلام کرده اند که در ایران ۲۰٪ جمعیت، مصرف کننده متجاوز از ۵۰ درصد کالاهای مصرفی روزمره و ۸۰ درصد کالاهای بادوام صنعتی هستند، در حالی که ۸۰ درصد جمعیت کشور، مصرف کننده کمتر از ۵۰ درصد کل کالاهای مصرفی روزمره و ۲۰ درصد کالاهای بادوام صنعتی هستند. این ارقام به زبان دیگر بیانگر این واقعیت است که ۸۰ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند. با این اوضاع، بدیهی ست که تضادهای طبقاتی تشدید شوند و مبارزه کارگران و توده های زحمتکش فقیر علیه طبقه حاکم و نظم موجود گسترش یابد.

نیاز مبرم جامعه ایران به تحقق آزادی های مدنی و سیاسی و حقوق دمکراتیک توده مردم، تضاد میان توده های وسیع مردم و رژیم حاکم را باز هم تشدید خواهد کرد. مقاومت هیئت حاکمه و روبنای سیاسی موجود، در برابر این نیاز مبرم جامعه، منجر به گسترش اعتراضات و مبارزات کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان علیه رژیم حاکم خواهد شد.

این تشدید تضادها و مبارزات در پائین، به تشدید تضادها و تعمیق هرچه بیشتر شکاف در درون هیئت حاکمه خواهد انجامید. شکست گروههای موسوم به اصلاح طلب حکومت، منجر به کنار زده شدن برخی از گروههای آن از هیئت حاکمه خواهد شد که این خود منجر به محدود تر شدن پایه طبقاتی رژیم و پیوستن آنها به اپوزیسیون بورژوائی خواهد شد. نتیجتا قدرت سیاسی در دست لایه بسیار محدودی از طبقه حاکم قرار خواهد گرفت که می باید قدرت را بیش از پیش با تکیه بر سرنیزه حفظ کند.

تمام واقعیت های جامعه ایران، اوضاع منطقه ای و بین المللی، همگی نشان می دهند که جمهوری اسلامی هیچ چشم اندازی برای بقا ندارد.

این حقایق چنان آشکارند که حتی بخش هایی از بورژوازی اپوزیسیون، که پیش از این امید خود را به تحولات درونی رژیم برای مقابله با بحران سیاسی موجود بسته بودند، اکنون با شعارها و تاکتیک های جدید، خود را برای اوضاع بحرانی تر آماده می کنند. اینان که در دودسته سلطنت طلب و جمهوری خواه متشکل شده اند، اکنون خواهان برافتادن جمهوری اسلامی هستند. گروههای سلطنت طلب که از حمایت و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا برخوردارند، در مقایسه با گروههای جمهوری خواه منسجم تر عمل می کنند و با استفاده از امکانات مادی و تبلیغاتی وسیع، در تلاش اند، خود را به عنوان نیروی جایگزین جمهوری اسلامی به مردم معرفی کنند.

گروههای جمهوری خواه بورژوا، طیف وسیعی را تشکیل می دهند که از درون هیئت حاکمه تا جمهوری خواهان لائیک اپوزیسیون را

این صف بندی در جریان تحولات پیش روی شفاف تر خواهد شد. نکته مهمی که در اینجا واز هم اکنون باید مدنظر قرار گیرد، تفاوت‌های مهمی است که در مبارزه طبقاتی و در تعمیق مرزبندی‌های طبقاتی در مقایسه با یک ربع قرن پیش، در جریان سرنگونی رژیم شاه، رخ داده است.

در آن ایام، جنبش به تمام معنا یک جنبش عموم خلقی بود و طبقه کارگر نیز چون یک توده بی شکل، بدون هویت طبقاتی در این جنبش حضور داشت. اکنون وضع متفاوت است. طبقه کارگر که در طول این یک ربع قرن مدام تجربه آموخته و سطح آگاهی طبقاتی خود را بالا برده است، به عنوان یک طبقه با مطالبات و دعاوی مختص خود در صحنه ظاهر شده است. کافی است که به هزاران مورد از مبارزه طبقاتی کارگران در طول تنها چندسال اخیر اشاره کنیم و ببینیم تا چه حد اتحاد و همبستگی در میان کارگران رشد کرده است و سطح آگاهی طبقاتی آنها بالا رفته است. این گستردگی مبارزات کارگران، بازتاب درک و آگاهی آنها از تضاد کار و سرمایه است.

این رشد و تعمیق مبارزه طبقاتی و نیز تفکیک و مرزبندی طبقاتی به وضوح در افشار میانی یا خرده بورژوازی جامعه و همچنین جنبش‌های اجتماعی عمومی نیز خود را نشان داده است.

قشر فوقانی خرده بورژوازی یا خرده بورژوازی مرفه، اکنون کاملاً در کنار طبقه سرمایه دار، مخالف هرگونه تحول رادیکال و انقلابی در ایران است. این قشر که عمدتاً در مناطق مرفه نشین شهرهای بزرگ ایران نظیر تهران زندگی می‌کند، در جریان به قدرت رسیدن خاتمی، فعال ترین نیروی حامی و مبلغ او بود. با شکست خاتمی و اصلاح طلبی، این قشر اکنون طرفدار پروپا قرص سلطنت در ایران است و از نظر سیاسی و تبلیغاتی فعال ترین نیروی طرفدار سلطنت طلبان در داخل ایران محسوب می‌گردد. بالعکس افشار فقیر و زحمتکش خرده بورژوازی که عمدتاً همان نیروی شورشی شهرهای ایران است، سرنوشت خود را با طبقه کارگر و مبارزات آن برای دگرگونی نظم موجود، به هم گره زده است. در جنبش‌های نظیر جنبش دانشجویی، جنبش زنان و جنبش‌های ملی نیز، همین واقعیت‌ها را می‌بینیم. جنبش دانشجویی در ایران امروز، کلاً متمایز از جنبش دانشجویی دوران سرنگونی رژیم شاه است. در آن دوران، نیروی فعال جنبش دانشجویی عمدتاً چپ و طرفدار طبقه کارگر ایران بود. اکنون نیروی فعال و رهبری آن یک جریان راست طرفدار بورژوازی است.

فعلاً سه گرایش در این جنبش حضور دارند. گرایشی را که دفتر تحکیم وحدت نمایندگی می‌کند، وابسته به رژیم و عمدتاً طرف دار جناح خاتمی است. این گرایش، خواهان برجای ماندن رژیم مذهبی حاکم بر ایران با اصلاحاتی در چارچوب وعده‌های خاتمی است. با شکست خاتمی و گروه‌های موسوم به اصلاح طلب و رشد و گسترش اعتراضات توده‌ای، از وزن و نفوذ این گرایش در درون جنبش دانشجویی کاسته شده و فعالین آن جذب گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی بورژوازی خارج از حاکمیت می‌شوند. گرایش دوم را آن گروه از دانشجویان تشکیل می‌دهند که هر چند مخالف جمهوری اسلامی هستند، اما به سازمان‌های سیاسی سلطنت طلب و یا جمهوریخواه گرایش دارند و مواضع و شعارهای آنها را تبلیغ می‌کنند و پیش می‌برند.

گرایش سوم که جریان چپ رادیکال جنبش دانشجویی است، به لحاظ تعلق طبقاتی وابسته به طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش است. هرچند که نیروی عمده جنبش دانشجویی متعلق به این گرایش است، اما در نتیجه سرکوب‌های جریان چپ در دانشگاه‌ها و نیز در نظر گرفتن این واقعیت که همواره در معرض سرکوب رژیم قرار دارد و نمی‌تواند همچون گرایش‌های بورژوازی جنبش دانشجویی فعالیت علنی داشته باشد، فعلاً از نظر سیاسی نمود محسوسی ندارد. تنها به هنگام اوج گیری جنبش دانشجویی است که این گرایش خود را نشان می‌دهد. همین گرایش است که در تظاهرات دانشجویان، شعار کارگر-دانشجو اتحاد را سر

می‌هد. در تظاهرات خرداد ماه شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را مطرح نمود و در تظاهرات ۱۶ آذر امسال با شعار حمایت از اعتصابات کارگری و آزادی و برابری به میدان آمد. هرچه جنبش اعتراضی توده‌ای وسعت و اعتدالی بیشتری پیدا کند، این گرایش چپ با قدرت بیشتری در صحنه ظاهر خواهد شد. در جنبش‌های ملی نیز این تغییرات به وضوح دیده می‌شوند. رشد گرایش‌های راست و ناسیونالیستی واقعی است که هم‌اکنون با آن روبرو هستیم. در گذشته، سازمان‌های سیاسی که در کردستان فعالیت می‌کردند، مجموعاً یک جریان چپ را تشکیل می‌دادند. حتی حزب دمکرات کردستان نیز با تمام نوساناتش، می‌کوشید رابطه خود را با سازمان‌های کمونیست و چپ حفظ کند، اکنون اما سازمان زحمتکش‌ها در کردستان که نیروی اصلی و رهبری کننده آن را کسانی تشکیل می‌دهند که زمانی خود را متعلق به یک طبقه جهانی و یک جنبش سراسری کارگری معرفی می‌کردند، به یک نیروی محلی با گرایش‌های روزافزون ناسیونالیستی تبدیل شده است. لذا دیگر تعجب آور نیست که اکنون نزدیکترین متحد این سازمان، تشکیلات بورژوازی کرد به رهبری جلال طالبانی باشد، تعجب آور نیست، جریانی که سابقاً ادعای مبارزه علیه سرمایه‌داری، امپریالیسم و جنگ‌های ارتجاعی را داشت، اکنون نه فقط یک جنگ توسعه طلبانه و اشغال گرایانه امپریالیستی را محکوم نمی‌کند، بلکه غیر مستقیم هم که شده آن را تأیید می‌نماید.

دیدیم که حزب دمکرات کردستان نیز پا را از این حد فراتر نهاد و رسماً علناً دست‌آوردی است از سوی امپریالیسم آمریکا دراز کرد و آن را به یاری خلق کرد در ایران فراخواند. این رشد گرایش‌های راست و ناسیونالیستی در میان برخی ملیت‌های دیگر از جمله در آذربایجان نیز دیده می‌شود. در اینجا از یک سو، جریان بورژوازی که متحد جمهوری اسلامی در سرکوب توده‌های مردم سراسر ایران واز جمله کارگران و زحمتکش‌ها آذری بود، اکنون در تلاش است که خود را به صورت یک جریان ناسیونالیست ظاهراً اپوزیسیون جمهوری اسلامی متشکل سازد و از سوی دیگر ناسیونالیست‌های افراطی پان ترک‌گرا، برای تقویت نفوذ خود تلاش می‌کنند. در جبهه مقابل نیز بورژوازی ملت ستمگر با دامن زدن به شوینیسیم برکوره نفرت و دشمنی ملی می‌دمد. در جنبش زنان نیز هم اکنون، دو گرایش عمده به وضوح خود را از یکدیگر تفکیک می‌سازند. گرایشی که بیش از پیش بر اصلاحات تدریجی و بورکراتیک از بالا اصرار می‌ورزد و گرایش رادیکال که بر حرکت از پائین و مبارزه برای دگرگونی رادیکال و انقلابی تأکید دارد. تمام واقعیت‌هایی که فوقاً به آن اشاره شد، نشان می‌دهند که: توأم با تعمیق مرزبندی‌های طبقاتی در جامعه و شفاف تر شدن صف بندی‌های طبقاتی و سیاسی و ایضا تحولاتی که در منطقه خاورمیانه و جهان در جریان است، جنبش انقلابی توده‌های کارگر و زحمتکش سراسر ایران، با مسائلی نوین و متمایز از گذشته روبروست. تنها بادرک دقیق این واقعیات است که جریان کمونیست و چپ ایران می‌تواند، نقش خود را در تحولات ایران به نفع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و ستمدیده ایفا کند.

اگر این واقعیتی است که چشم انداز تحول اوضاع سیاسی در ایران، عمیق تر شدن بحران سیاسی موجود، تشدید مبارزه طبقاتی و اعتدال مداوم جنبش اعتراضی توده‌ها علیه رژیم حاکم بر ایران است، این تحول اوضاع به نفع چپ و قدرت روزافزون آن خواهد بود. این واقعیت صرفاً ناشی از آن نیست که هر اعتلا جنبش، همراه با رادیکال تر شدن آن، و بالنتیجه تقویت روزافزون چپ خواهد بود، بلکه مقاومتی که ارتجاع حاکم در برابر تحولات از خود نشان می‌دهد، نیروی را به جلو صحنه خواهد راند که قادر است این مقاومت را درهم بشکند و این نیرو جز طبقه کارگر نیست.

گزارش سیاسی کمیته اجرایی سازمان به کنفرانس نهم

جمهوری اسلامی همانگونه که در چند سال اخیر نیز نشان داده است، به سادگی قدرت را رها نخواهد کرد. برای حفظ و بقا خود به سرکوبهائی هزار بار خونبارتر از گذشته متوسل خواهد شد و تا آنجا پیش خواهد رفت که جنگ داخلی را به مردم ایران تحمیل کند. اینجا دیگر جای سلطنت طلب و جمهوری خواه بورژوا، چپ لیبرال و شعار اصلاحات و رفراندوم نیست. جای میلیون‌ها کارگرو زحمتکشی ست که برای انجام دگرگونی تمام نظام موجود به انقلاب روی آورده اند و می‌کوشند با اعتصاب عمومی سیاسی، تظاهرات توده‌ای، و قیام مسلحانه، مقاومت ارتجاع را درهم بکوبند و آن را ازاریکه قدرت به‌زیر کشند. قدرت چپ در همین جا نهفته است و در همین جاست که شعارها، تاکتیک و برنامه چپ کمونیست به شعار، تاکتیک و برنامه عمل میلیون‌ها انسان زحمتکش تبدیل می‌شود. این یک چشم انداز واقعی از قدرت چپ در جریان تحولات انقلابی در ایران است. سازمان ما که تاکنون استوار و پیگیر از منافع و اهداف طبقه کارگر و مطالبات توده مردم دفاع نموده و با افشای تمام تاکتیک‌ها و تشبثات بورژوازی، از سوسیالیسم و انقلاب، سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار فوری حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان ایران دفاع کرده است، وظیفه خود می‌داند، که در جریان تمام تحولات پیش روی، پیگیرانه این مشی طبقاتی انقلابی و کارگری خود را دنبال کند. با تمام توان و امکانات خود، برای ارتقا سطح تشکل و آگاهی کارگران تلاش کند، از استقلال طبقاتی کارگران دفاع نماید و برای تحقق اهداف سوسیالیستی کارگران بکوشد.

با توجه به چشم انداز تشدید بحران سیاسی و گسترش و اعتلا مبارزات کارگران و زحمتکشان، یکی از وظائف مهم سازمان ما در دوره آتی، تلاش هرچه وسیع‌تر برای توده گیر شدن شعار حکومت شورائی به عنوان بدیل کارگران و زحمتکشان در برابر بدیل‌های بورژوائی ست. تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان ایران است که انقلاب ایران می‌تواند به پیروزی برسد و مطالبات توده‌های وسیع مردم متحقق گردد.